نگاهی به وضعیت عبور و مرور نابینا در شهر

خانم، آقا نابینایید؟ مواظب باشید در چاه نیفتید..

□ محمد صحت

«در خیابانی باریک، انبوه عابر و کسبه در نخستین ساعات روز به جنب و جوش می افتند تا «بند»های کاغذ و مقوا را بخرند و بفروشند. شاگرد مغازه، با عجله سوار موتوسیکلت می شود تا بموقع به بانک برسد و «چک» صاحب مغازه را «نقد» یا «پاس» کند. باربر محلی با چرخ دستی که «بار»ها، روی گاریش بطور نامنظم چیده شده با شتاب به حمل و نقل کالا در پیاده روی باریک مشغول است. در پیاده روی ناهموار این خیابان، مردی عصا به دست و با کتابهایی در زیر بغل، از ترس خودروهای عبوری با دلهره و آرام در حال حرکت است.

پایش درون چاله یی گیر می کند و نقش بر زمین می شود. رهگذران که متوجه قضیه شده اند برای کمک به او و جمع آوری کتابهایش، به دور او حلقه می زنند، مرد میانسالی با دیدن کتابها می گوید: یا حضرت عباس... او نابیناست! مرد عصا به دست، که درد در وجودش ریشه دوانیده با چهره رنگ پریده یی از جا برمی خیزد تا این راه پرفراز و نشیب را طی کند...»

اینجا خیابان ظهیرالاسلام است که دو مرکز فرهنگی و آموزشی نابینایان در آن قرار دارد.

نه در ورودی خیابان و نه در سرتاسر آن تابلوی ویژه یی وجود ندارد که موتورسواران و رانندگان خودروهای عبوری را از وجود افراد نابینا در این خیابان آگاه کند. پیاده رو کم عرض و بسیار ناهموار و سراسر موانع است. چنین مسیری، صددرصد برای افراد نابینا خطرساز و حادثه آفرین هستند که حتی افراد عادی را هم دچار حادثه می کند.

یکی از افراد نابینا که دو جعبه نوار ضبط صوت هم همراه دارد آرام آرام در حال عبور است، خودمان را به او معرفی می کنیم و نظرش را در مورد این خیابان می پرسیم. گویی منتظر ما بوده است، می گوید: شما وقتی از خیابان جمهوری اسلامی بخواهید وارد این خیابان شوید در ابتدای خیابان و پیاده روی سمت راست، آنچنان فراز و نشیبی دارد که فکر می کنم افراد بینا هم دچار مشکل شوند. چون پس از چند متر راه رفتن، فاصله یی به ارتفاع ۳۰ سانتیمتر جلویت وجود دارد که حادثه ساز است. یعنی این قسمت با قسمت بعدی هم سطح نیست. با شرایطی که ما داریم «عصای سفید» هم کارساز نیست. جنس عصا طوری است که زود می شکند و قیمت آن هم ۴۵۰۰ ریال. بارها شده است که در این خیابان زمین خورده و نوار و کتابهایم از بین رفته اند. من برای دریافت نوار و یا کتاب دستکم باید هر ۱۵ روز یک بار باید به این خیابان بیایم و همیشه هم همین بساط را دارم.

او همچنین می گوید: حتی با داشتن عصا و دانستن جهت یابی، عبور از این خیابان طاقت فرساست.

به نظر من کسبه، شهرداری، راهنمایی و رانندگی و یا هر سازمان دیگری که به این امور رسیدگی می کنند باید توجه بیشتری به امر رفت و آمد نابینایان داشته باشند. به نظر شما این درست است که هر روز صبح ما با ترس و وحشت و دلهره از خانه بیرون بیاییم؟

در یک جمع بندی ساده، اغلب نابینایان همین حرفها را می زنند. اینکه در خیابانی که انواع خودروها با سرعت رفت و آمد می کنند و نابینایان نیز بناچار از آن عبور می کنند چرا باید یک تابلوی هشداردهنده وجود نداشته باشد؟

پرسش را با مسؤولان راهنمایی و رانندگی مطرح می کنیم و در پیچ و خمهای اداری، دستمان به احدی نمی رسد. با مسؤول آموزش صحبت می کنیم و می گوییم: موضوع حیاتی و انسانی است، با این سخن حاضر می شود با ما گفت وگو کند. او می گوید: ما قانون خاص و یا تابلویی ویژه برای نابینایان نداریم باید سازمانهای ذیربط نامه بنویسند و پیشنهاد کنند تا پس از بررسی آن را به مورد اجرا بگذاریم...

می پرسیم: اگر چهار راهی خطرساز باشد و یا خیابانی تابلو و یا چراغ راهنمایی بخواهد، در آن صورت چه کسی باید مکاتبه کند، مگر کارشناسان راهنمایی و رانندگی برای کاهش حوادث اقدام نمی کنند؟

در پاسخ به این پرسش می گوید: نامه بنویسید و آن را فاکس کنید! تلفنی جواب نمی دهیم. وقتی می بینم کار خراب شده است، می پرسم: دست کم بگویید که اساساً تابلوی خاصی (مثل ناشنوایان) برای نابینایان هست؟

می گوید: بعید می دانم ما مقررات خاصی داشته باشیم و من می پرسم: راستی چرا برای عبور «حیوانات اهلی» تابلویی وجود دارد ولی برای...

حرفم تمام نشده می گوید: نامه بنویسید... فاکس کنید...

واقعیت این است که نابینایان ـ که کوچکترین بهره یی از امکانات پیشرفته برای رفت و آمد ندارند ـ برای عبور و مرور خود در عذابند. نابینای ایرانی عصای سفیدش پلاستیکی است و براحتی می شکند و بندرت نابینایی وجود دارد که عصایش فلزی باشد.

در حال حاضر برای هدایت نابینایان در معابر علاوه بر ماهواره، از عصای لیزری و الکترونیکی استفاده می شود. این عصاها می توانند اطلاعات موانع بر سر راه را از طریق علایم صوتی به نابینا برسانند علاوه بر این عصاهای مذکور قادرند، وجود موانع شیشه یی را هم اطلاع دهند.

سخن از این ابزارها برای نابینایان، همچون قصه های «شاه پریون» برای افراد بیناست.

اطلاعاتی که از دیگر کشورها داریم، حکایت از پایان این قصه تلخ و غم انگیز دارد. در بسیاری از کشورها، دستگاههای ویژه یی در چهار راهها و ایستگاههای خودروی جمعی وجود دارد که گویاست. این دستگاهها قرمز یا سبز بودن چراغ راهنمایی، موقعیت ایستگاه کنونی، ارایه اطلاعات در مورد خیابانهای اطراف و... را به صورت گویا در اختیار نابینا قرار می دهند.

تمامی این ابزارها برای رفاه نابینایان و کاهش خطرات و حوادث تلخ فراهم شده است.

به خیابان پرحادثه ظهیرالاسلام برگردیم. از کسبه یی در مورد وضع پیاده رو می پرسیم می گوید: ما خودمان از این وضع اسفبار ناراحتیم. به نظر من برای رفع این گونه مشکلات باید همه سازمانها، تصمیم واحد بگیرند چون چندی پیش می خواستند پست برق را در کنار پیاده رو نصب کنند، به مأمور مربوطه گفتیم، محل در نظر گرفته شده مناسب نیست و راه نابینایان را سد می کند اما او به حرفمان توجهی نمی کرد. تا اینکه او را «راضی» کردیم، پست برق را در جایی نصب کنند که سدمعبر نکند. وی می گوید:

نمی دانم چه حسابی است که میان شرکتهای گاز و تلفن و برق که عمده حفاریها را انجام می دهند، هماهنگی وجود ندارد. یک روز یکی از اینها می آید خیابان را می کند، بعد شهرداری با سلام و صلوات ترمیم می کند و بعد شرکت دیگر و روز از نو، روزی از نو...

شاید یکی از دلایلی که کسبه این خیابان مقابل مغازه خود را درست نمی کنند نبودن هماهنگی میان این سازمانها است. ما امروز درست می کنیم ولی فردا معلوم نیست چه کسی حفاری جدید را آغاز کند.

همه نابینایان از «زمین خوردن» خاطراتی تلخ دارند و به هنگام مرور آن، با بغض حرف می زنند. خانم زهرا دانش راد که فردی نابیناست، می گوید: در بزرگراه «آهنگ» که من و چند تن از نابینایان زندگی می کنیم عبور از بزرگراه برایمان بسیار دشوار است. برای نصب پل عابر پیاده، به شهرداری منطقه نامه نوشتیم و از طریق والدینم آن را به شهرداری دادم. گفتند: رسیدگی و اقدام می شود. مدتی گذشت خبری نشد تا اینکه خودم هم همراه مادرم به شهرداری رفتیم که هم مشکلات را بگویم و هم وضعیت مرا درک کنند. مأمور شهرداری در حضور خود من گفت: چرا ایشان را آورده اید؟ چرا هی مراجعه می کنید؟ و حسابی آب پاکی را بعد از ۲۰ بار مراجعه روی دست ما ریخت و حالا هر روز، برای عبور از خیابان و رفتن به سر کار باید از والدین خود کمک بگیرم ولی اگر یک روز آنها کار داشته باشند و یا مشکلی برایشان پیش بیاید، من عزا می گیرم چون هیچ راننده یی به هنگام عبور به «عصای سفید» من توجهی نمی کند.

● **حادثه... حادثه...**

چندی پیش، یک نوجوان ۱۸ ساله نابینا به هنگام عبور از خیابان خسروجردی منشعب از وحدت اسلامی به درون چاه افتاد و درگذشت. در این خیابان، چاههای متعددی برای سامانه فاضلاب حفاری شده بود و هیچکدام حفاظ مناسب نداشت. حادثه در میان دست اندرکاران، بی اهمیت تلقی شد، چون پیش از آن هم یک دختر ۵ ساله درون یکی از همین چاهها سقوط کرده بود که به علت عمق کم، نجات یافت. اکنون با وجود مرگ جوان نابینا، بازهم چاهها بدون حفاظ است. اما همین خبر، موجی از تأثر در میان نابینایان به وجود آورد و همه آرزو می کردند که آخرین حادثه باشد. برخی از آنها به خبرنگار «ایران سپید» گفتند:

آقا خبر این حادثه را در روزنامه بینایی هم بنویسید تا به مرگهای غریبانه نابینایان در شهر پایان دهند.

چرا باید ما همیشه در وجودمان ترس وجود داشته باشد و با دلهره رفت و آمد کنیم... به راننده ها، شهرداری و به همه، حرف دل ما را برسانید آنها کارشان غیرانسانی است. تلفنها قطع نمی شود و هر کسی چیزی می گوید و در آخر گریه امانش نمی دهد.

واقعیت این است که موضوع تردد نابینایان یک موضوع جدی است که تا به امروز در نهایت بی توجهی به آن نگریسته شده است. برای نمونه در بسیاری از خیابانها برای چاههای فاضلاب، دریچه های مشبک تعبیه کرده اند که در خانه های آن، پای افراد هم گیر می کند. خانم «ز،ع» نابینا می گوید:

روزی با خواهرم از عرض خیابان عبور می کردیم که پایم درون یکی از شبکه های این دریچه ها گیر کرد. پایم شکست و برای نجاتم مجبور به بریدن این شبکه ها شدند. مدتی نتوانستم سر کار بروم. مشکلات درمان را هم که خودتان می دانید. با این وجود احساس می کنم، شانس آوردم. چون مشابه همین حادثه برای یکی از دوستان نابینایم رخ داد و چون لجن جوی از طریق جراحات به وجود آمده به درون بدنش نفوذ کرده بود، نزدیک بود پایش را قطع کنند و خوشبختانه تلاش پزشکان مانع این کار شد.

● **در کوچه ها...**

در کوچه پس کوچه های شهر، کارگران ساختمانی و پیمانکاران، با سرعت مشغول ساخت و ساز هستند. در اغلب کوچه ها، تلی از تیرآهن و خاک و شن و ماسه کنار پیاده رو و حتی در وسط کوچه انباشته شده است و کم و بیش خودرویی در حال حرکت... به نزد یکی از سازندگان این ساختمانها می رویم. صبر می کنیم تا صحبتش با «موبایل» به پایان برسد او که متوجه حضور ما شده است، می گوید: امری داشتید؟

توضیح می دهم که برای چه کاری آمده ایم و بعد می پرسم:

● برای عبور و هدایت افراد نابینا از عرض خیابان باید اجازه بدهیم او آرنج دست راست ما را بگیرد و ما جلوتر از او حرکت کنیم.

شما با ریختن این همه مصالح ساختمانی و تیرآهن در پیاده رو و وسط کوچه، تصور نمی کنید اگر یک نابینایی قصد عبور از این محل را داشته باشد، حادثه یی برایش رخ دهد؟

از پرسش ما یکه می خورد، شاید، نخستین کسی هستیم که او را در این مورد به فکرواداشته ایم. خودش را جمع و جور می کند و می گوید: من برای کارم مجوز دارم. همه عوارض مربوطه را پرداخت کرده ام پس کارم قانونی است. برای نابینایان هم کاری نمی توانم بکنم، الا اینکه، تعداد کارگران را زیاد کنم تا سریع تر کار را تمام کنند. البته این کار از یک نظر به نفع من هم است. چون هر چقدر کار طول بکشد ممکن است یکی از مصالح قیمتش به یک باره بالا برود ولی وقتی کارگران را زیاد کنم، سریع تر کار می کنند، هم به افزایش قیمت نمی خورم و هم مشکل نابینایان را رفع کرده ام!

ممنون از راهنمایی شما...

و با این حرف سوار خودرو آخرین مدلش می شود و می رود، حتی خداحافظی هم نمی کند!

● **چه باید کرد؟**

بررسی ها نشان می دهد تاکنون مشکلات نابینایان، کمتر مورد توجه جدی قرار گرفته است. آیا مشکلات نابینایان، برای دیگر دست اندرکاران هم مثل راهنمایی و رانندگی، باید تازگی داشته باشد؟

با نگاهی حتی ساده به پیاده روها، کوچه ها و خیابانها می توان به عمق مشکل پی برد. قانون حمایت از عصای سفید وجود ندارد و رانندگان و حتی مأموران راهنمایی به هنگام برخورد با نابینایان نمی دانند چه کنند.

معیارهای بین المللی می گوید: برای هدایت نابینایان، باید اجازه بدهیم که فرد نابینا «آرنج» دست راست شما را بگیرد و شما جلوتر حرکت کنید و فرد نابینا پشت سرتان به حرکت درآید. علت این کار این است که هر تغییری به هنگام راه رفتن در فرد بینا رخ دهد واکنش آن به دست راست او منتقل شده و فرد نابینا نیز طبعاً متوجه آن می شود.

این ساده ترین راه برای هدایت یک نابینا برای عبور دادن او در عرض یک خیابان است. از این توصیه ساده، هیچکس آگاهی لازم را ندارد. در شهری مثل تهران، برای عبور عابران پیاده، حقوقی در نظر گرفته اند. اگر راننده یی در محل خط کشی عابر پیاده توقف کند، ده هزار ریال جریمه می شود ولی اگر کسی حقوق یک فرد نابینا را که با «عصای سفید» می خواهد عبور کند نادیده بگیرد، قانون خاصی برای ممانعت از این کار خطا نیست.

در خیابانهایی که مراکز نابینایی در آن وجود دارند، باید در ورودی خیابان، سراسر خیابان و حتی خیابانهای منشعب از آن به فواصل مناسب تابلوهای هشداردهنده را طراحی و نصب کرد.

بسیاری از مسائل، با تدابیری ساده قابل حل هستند. سازمانهایی که برای گسترش خدمت خود مجبور به حفاری در کوچه ها و خیابانها هستند، باید با هماهنگی کار خود را انجام و به پایان برسانند و سازمانی که مسؤول ترمیم حفاریهاست، در نخستین فرصت ممکن، به مرمت محل اقدام کند.

آموزش عمومی به رانندگان و مردم، بسیاربندرت و ناقص صورت گرفته است، مطبوعات، صدا و سیما باید جدی تر به این موضوع نگاه کنند. آنها می توانند با همکاری سازمانهای ذیربط با نابینایان برنامه های متنوع آموزشی را تهیه و تدوین و به مرحله اجرا درآورند.

جای هشدارهای آموزشی در صفحات مطبوعات به مردم و رانندگان نیز خالی است. مسؤولان مربوطه نیز باید در این زمینه جدی تر و مسؤولانه تر فعالیت کنند.

باید به این باور برسیم که هر لحظه حادثه یی غم انگیز در انتظار نابینایان است. برای پایان دادن به دلهره و هراس آنان نیاز به برنامه های کلان و درازمدت هم نیست. اگر کمی دقت کنیم پی به مشکل می بریم و برای رفع آن اقدام خواهیم کرد. راستی چطور است، خودمان را یک لحظه جای نابینایان بگذاریم؟

● در قوانین راهنمایی و رانندگی تابلوی عبور «حیوانات اهلی» وجود دارد ولی برای نابینایان فکری نشده است.

حرفهای سپید

یک پیشنهاد ساده!

قرار است هر از چندگاهی خدمت برسیم و در مورد نابینایان با شما صحبت کنیم. ضرورت این امر از آنجا ناشی شد که احساس کردیم دانسته های عمومی از نابینایان بسیار اندک و کمرنگ است.

پس، قرار ما با شما این است که دراین ستون دانسته های خود را درمورد نابینایان افزایش دهیم.

نخستین سخن در این زمینه این است که، ما فقط می دانیم نابینایان نمی بینند ولی نمی دانیم، همین «ندیدن» چه مشکلاتی برای آنان به همراه دارد. برای درک بهتر این وضعیت، یک پیشنهاد بسیار ساده داریم.

شما برای مدت زمانی کوتاه، با یک دستمال چشمان خود را ببندید و فقط سعی کنید در یک محیط محدود ـ مثل یک اتاق ـ کارهای ساده یی انجام دهید.

چه اتفاقی خواهد افتاد؟

ما معتقدیم با این کار، شما به بخشی از واقعیت ها دست یافته اید، چون باز می دانید که مدت زمانی بعد، دستمال را از مقابل چشمانتان برخواهید داشت. ولی بدانید که این وضعیت برای فرد نابینا دایمی است.

حالا بیایید قدری عمیق تر و گسترده تر به وقایعی که در آن مدت زمان کوتاه برایتان رخ داده است، فکر کنید. تصور می کنیم، به نتایجی دست خواهید یافت که تا به حال لحظه یی هم به آنها نیندیشیده اید. با این آزمایش، مفهوم حرفهای روز بعد ما، برایتان روشنتر می شود.

«دبیر تحریریه ایران سپید»

دیدار و گفت وگو با سیدمرتضی فاطمی درودگر، کارشناس حقوق و سنتورساز نابینا

استاد خسته نباشی! عجب سنتور قشنگی ساخته یی!

□ گزارش: محمدصحت

«کسی که خبر را به «ایران سپید» می داد خودش هم شک داشت. می گفت: یک نفر هست کار درودگری می کند، سنتور می سازد، سیم کشی و لوله کشی می کند، ضبط صوت تعمیر می کند و نابیناست. من که خودم نابینا هستم باور کردنش برایم مشکل است که چگونه فردی می تواند با دریل، اره برقی، چکش و میخ سروکار داشته باشد و نابینا هم باشد؟ خبرنگار بفرستید ته و توی قضیه را درآورد برای ما هم جالب است...»

با این مکالمه کوتاه تلفنی بود که با آقای سیدمرتضی فاطمی ۳۱ ساله و نابینا آشنا شدیم. کسی که خبر را به ما داد، اسمش را هم نمی دانست. او را در مجتمع نابینایان شهیدمحبی یافتم. در اتاق حاج آقا نقشینه ـ مدیر مجتمع ـ منتظر شدیم، آمد...»

خیلی ساده و بی ریا با هم آشنا شدیم. قبل از هر چیز می خندید!

پرسیدم: «از خوشحالی شما ما هم خرسندیم ولی چرا خنده؟!»

می گوید: آخر آقا ما کجا و روزنامه و خبرنگار کجا!

این حرف را آنقدر بی آلایش زد که شکسته نفسی کرده باشد و بعد گفت: معمولاً رسم است، خبرنگار می پرسد و طرف مقابل هم جواب می دهد، در خدمت هستم...

می پرسم از خودتان بگویید.

می گوید: متولد گرگان هستم و در مشهد و تهران زندگی و تحصیل کرده ام. در هفت سالگی بطورناگهانی نابینای مطلق شدم و دکترها هم از علت آن سردر نیاوردند. تا ۹ سالگی خانه نشین و منزوی بودم. تا حدی که راه رفتن هم یادم رفته بود.

تا اینکه پدرم دستم را گرفت و مرا حرکت داد. به مدرسه رفتم و در کنار درس علاقه به کارهای فنی در من شکل گرفت. همان ابتدا با چوب و تخته سروکله زدم. پدرم با اینکه راننده کامیون بود، کارگاه بزرگی برایم روبراه کرد و مرتب مرا زیر نظر داشت. در دوازده سالگی دارای سه دستگاه دریل در اندازه مختلف بودم. در کنار همه اینها دلم می خواست درس بخوانم و چون مدتی هم از این کار بازمانده بودم بطور جهشی، ۴ کلاس را با هم خواندم و دیپلم گرفتم و بعد به دانشگاه شیراز رفتم و در رشته حقوق فارغ التحصیل شدم...

می گویم: از کارهایتان بیشتر برایمان بگویید؟

می گوید: در کنار کار درودگری، به لوله کشی، سیم کشی و تعمیر ضبط و ماشین تحریر بریل هم پرداختم. بخشی از آنها را تنها در خانه و برای دوستان انجام می دهم ولی آنقدر با ماشین پرکینز سروکله زدم که قادرم ادعا کنم آن را هم می توانم بسازم.

می گویم: از ساخت سنتور بگویید.

می گوید: در شیراز که بودم نزد یک نفر اصول کلی ساخت سنتور را فراگرفتم، اول فکر می کرد که نمی توانم درودگری کنم. یک بار شنیدم که گفت: «نابینا با اره و رنده چه کار؟» حرف او در دلم اثر کرد. مصمم شدم سنتور را بسازم.

در ساخت سنتور بیشتر تجربه ها را خودم کسب کردم و به این نتیجه رسیدم که ساخت سنتور و به عمل آوردن چوب آن ۵ مرحله دارد تا چوب، مناسب برای بستن سیمها بشود. همه کارش را خودم انجام می دهم. سنتور، ساز حساسی است و روی آن بتونه کاری نمی شود کرد. صدایش بد می شود با سمباده و شیشه، آن را صاف می کنم و صیقل می دهم.

سیمها را هم خودم سوار می کنم. تنها، «گل» صفحه سنتور کار من نیست آن را به یک «منبت کار» می دهم...

می پرسم: سازهای ساخته شده چه قیمتی دارند؟

فاطمی می گوید: سنتور کار می برد، از یک کامیون چوب شاید نشود ۱۰ تا ۱۵ سنتور درآورد! اگر کوچکترین اشتباهی رخ دهد، دیگر به درد نمی خورد. اگر سنتور ساخته شده کوچکترین اشکالی داشته باشد، اعتبار سازنده اش از میان می رود.

سازهایی که من می سازم از ۳۵ هزار تومان تا ۸۰ هزار تومان قیمت دارند.

می گویم: غیر از سنتور، وسایل چوبی دیگری هم می سازید؟

می گوید: در امور درودگری از انجام همه کارها برمی آیم. برای اینکه کار حساب شده باشد، خودم یک «متر» با نشانه های بریل طراحی کرده ام و حاصل کار چه کمد و چه کتابخانه باشد، با محاسبات ذهنی ام و این «متر» خیلی دقیق به انجام می رسد.

می گویم: شاگردی هم تربیت کرده اید؟

می گوید: در رشته درودگری چون معلم حرفه و فن هستم، ۱۵ شاگرد دارم ولی در زمینه ساخت سنتور، هنوز شاگردی ندارم. چون اگر بخواهی تجربیات خود را به کسی منتقل کنی، باید آن فرد اهل و قابل باشد والا زحماتت به هدر می رود. خیلی از کسانی که وسایل موسیقی می سازند، هم همین نظر را دارند.

می پرسم: دانشجوی رشته حقوق بودن و سر از کارگاه نجاری درآوردن هم از آن حرفهاست! چه ارتباطی میان نجاری و حقوق هست؟ در این مورد هم برایمان بگویید:

سید مرتضی فاطمی می گوید: با دنیای ما کمتر کسی آشناست. اغلب، نابینایان را به چشم دیگری می بینند. من هدفم از این کار این است که بچه های نابینا را با حرفه های مختلف آشنا کنم تا در آینده مشکل کار و امرارمعاش نداشته باشند. نابینا جماعت هنوز نگران آینده است، هر کس به ما می رسد فکر می کند هالو هستیم وما را به تلفنخانه می فرستند! نه آقا قابلیت نابینا زیاد است. من خودم طرح ساخت ماشین پرکینز را ارایه دادم، صحبت کردیم و در آخر معلوم شد، می خواهند ماشین را بسازند. از تجربه من هم استفاده می کنند ولی نمی خواهند حقوق مرا رعایت کنند. نمی خواستند هیچ حق الزحمه یی برای من درنظر بگیرند. چرا؟ چون نابینا هستم...

● ۷ ساله بودم که نابینا شدم و تا ۹ سالگی خانه نشین بودم حتی راه رفتن یادم رفته بود پدرم دستم را گرفت.

آقای فاطمی، از مشکلات هم که صحبت می کند، اثری از غصه در چهره اش نمی توان دید. می گویم، آقای فاطمی در مدت کار درودگری، اتفاقی هم برایت افتاده است؟

می گوید: مثل سایر درودگران بله! فقط یک بار که دریل به انگشتم رفت و جراحی شدم ولی ناقص نشدم. بعد از آن هیچوقت حادثه به سراغم نیامده است. البته چکش خوردن گه گاه روی دست چیز زیاد مهمی نیست! و من اسمش را حادثه نمی گذارم اینگونه اتفاقات معمول است.

از آقای فاطمی از خانه وخانواده اش می پرسم:

می گوید: ازدواج کرده ام و یک فرزند دارم. زندگی ام بد نیست. اگرچه حضور من درخانه کم است و برای آنها تلاش می کنم ولی درس دادن و ساخت سنتور بیشترین وقت مرا گرفته است. علاوه بر این در مرکز تربیت معلم، دو واحد درس تدریس می کنم که آموزگاران آینده بتوانند روش استفاده از وسایل را به نابینایان بیاموزند. همه اینها وقت می برد ولی با وجود این تلاش می کنم تا در کنار خانه وخانواده ام بیشتر باشم.

آقای فاطمی باید برای رفتن به کلاس آماده شود و بعد از آن هم که در دانشکده درس می دهد. برای اینکه وقت او را نگیرم، صحبت را به پایان می برم. برای حسن ختام می گویم:

حرف دیگری ندارید بزنید؟

می گوید: پدرم شخصیتی قابل احترام برای من است زحمات او را هیچوقت فراموش نمی کنم، پدرم دست مرا گرفت و من دستان او را بوسه می زنم. دست او همت و تلاش را در وجودم زنده کرده است... من هیچوقت حق مطلب را در مورد ایشان ادا نکرده ام. خدا او را حفظ کند ... شرمنده محبت هایش هستم.

● می خواهم ثابت کنم نابینایان توانایی و قابلیت های فراوانی دارند. حرف اول و آخرم این است.